

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

سخن در فرمایش مرحوم امام در بحث إخبار بايع به كيل است. بيان شد كه مرحوم امام اين مسئله را ابتدا با قطع نظر از روايات وارده‌ی در خصوص إخبار البایع بحث کردند و اینکه چگونه إخبار البایع را درست کنیم كه موجب صحت معامله شود؟ ایشان ضوابط صحت معامله را يك طرف قرار دادند و مسئله‌ی إخبار البایع را يك طرف.

بحث امروز (كه عمده این بحث است) این است كه روایاتی كه درباره إخبار البایع وارد شده را از جهت ثبوتی و احتمالات مطرح کرده و باید دید چند احتمال وجود دارد و بعد از بحث ثبوتی، مرحوم امام مسئله را از حیث اثبات مورد بررسی قرار می‌دهند.

كلام مرحوم امام درباره روايات إخبار البایع از جهت ثبوتی

مرحوم امام از حیث ثبوتی (احتمال ثبوتی یعنی امکان آنچه كه این را نیت کرده مطرح می‌كنیم)، حدود ده احتمال را در این روايات مطرح فرمودند.

احتمال نخست: اینکه شارع در این روايات، إخبار البایع را معتبر دانسته است، «جعل الشارع خبر البایع حجةً على الواقع»؛ شارع این را به عنوان يك حجت تعبدی قرار داده است همان‌گونه كه در باب بیئه، خود بیئه حجت تعبدی دارد (می‌گویند اگر دو نفر بیئه اقامه شد و بر يك امری شهادت داد) یا در ید، اماره‌ی ملكیت به حجت بر واقع است، منتهی حجت شرعی است، در اینجا نیز بگوئیم شارع می‌خواهد إخبار البایع را، حجت شرعی بر واقع قرار بدهد.

احتمال دوم: «انفاذ طریقته إلیه مطلقاً»؛ بگوئیم شارع نمی‌خواهد این را حجت تأسیسی شرعی قرار بدهد، بلکه این يك طریق عقلائی است و عقلاء، إخبار البایع را طریق قرار می‌دهند برای رسیدن به واقع، شارع همین را انفاذ کرده است. منتهی می‌فرماید: «انفاذ طریقته إلیه مطلقاً»؛ مطلقاً یعنی بايع به هر چه خبر داد یعنی غیر از مسئله كيل، اگر بايع خبر داد به اینکه این مال من سالم است و عیبی هم ندارد.

احتمال سوم: در این احتمال، «انفاذ طریقته إلی الواقع فی خصوص مقدار المبيع حال البیع»؛ شارع انفاذ می‌کند طریقیت إخبار البایع را فقط در خصوص اینکه مقدار المبيع را بگوید.

احتمال چهارم: می‌فرماید: «اعتبار طریقیته العقلایة مطلقاً»؛ در احتمال چهارم، کاری به ذات إخبار البایع نداریم، عقلاً در بین زندگی روزانه خودشان و معیشت خودشان آمدند این را طریق قرار دادند و شارع این طریق عقلایی را معتبر دانسته است.

احتمال پنجم: «اعتبار طریقیته العقلایة فی خصوص ما ذکر آنفاً»^[1] یعنی طریقیته عقلایه در خصوص مقدار المبیع.

بیان تفاوت پنج احتمال ثبوتی

مرحوم امام می‌فرماید یک وقت شارع اعتبار می‌کند اصل طریقیته را و طریقیته واقعی را انفاذ می‌کند یعنی خود إخبار البایع فی ذاته طریقیته دارد، مثل اینکه خبر واحد خودش فی ذاته طریقیته دارد، اما در احتمال چهارم، کاری به ذات إخبار البایع نداریم، عقلاً در بین زندگی روزانه خودشان و معیشت خودشان آمدند این را طریق قرار دادند و شارع این طریق عقلایی را معتبر دانسته است.

بنابراین، در احتمال دوم و سوم، انفاذ آن طریقیته واقعی است؛ مطلقاً یا «فی خصوص مقدار المبیع حال البیع»، اما در احتمال چهارم و پنجم، اینکه عقلاً آمده‌اند در زندگی و نظام معیشت خود، این را طریق قرار دادند و گفتند اگر بایع إخبار داد، ما قبول می‌کنیم (حال یا به هر چیزی خبر داد یا اینکه فقط باید در خصوص مقدار مبیع قول بایع را می‌پذیریم)، إخبار بایع معتبر است. در مسئله طریقیته عقلایه، باید خود عقلاً توافق داشته باشند.

مرحوم امام پس از ذکر این پنج احتمال، می‌فرماید لازمه‌ی این احتمالات این است که شارع، شرایط شاهد و اعتبار بیّنه در خصوص این مورد را اسقاط کرده باشد و بگوید اعتبار ندارد. شارع اینجا در مسئله‌ی إخبار به کیل نباید بگوید بیّنه معتبر است.

بیان احتمالات دیگر

احتمال ششم: «احتمال اقتصاره فی صحة البیع علی إخبار البایع مطلقاً»؛ احتمال اینکه شارع اکتفا کند در صحت بیع بر إخبار بایع. مطلقاً در مقابل احتمال هفتم است («علی الطريق العقلائی»). در احتمال ششم می‌گوئیم شارع اقتصار کرده در صحت بیع بر إخبار بایع یعنی نه اینکه شارع إخبار البایع را حجت شرعی قرار بدهد، بلکه می‌گوید در این بیعی که الآن انجام می‌شود، ما می‌خواهیم بیع صحیح باشد و برای صحتش همین إخبار البایع کافی است.

اگر احتمال اول را بگوئیم (که شارع این را حجت تعبیه قرار داده)، اشکالش این است که اگر حجت تعبیه است، چرا تنها برای این مشتری کافی است و برای سایر مشتری‌ها کافی نیست؟! وقتی حجت است مثل بیّنه است، ما در بیّنه وقتی می‌گوئیم حجت است، نمی‌گوئیم این بیّنه برای زید به درد می‌خورد و برای عمرو به درد نمی‌خورد، اطلاق دارد، اما در این احتمال بگوئیم شارع نمی‌خواهد إخبار البایع را «حجة علی الواقع» قرار بدهد و بگوید این حجت بر واقع است.

واقع این است که این ده کیل است، یک وقت هست که دو نفر شاهد می‌گویند این ده کیلو است، «هذه حجة علی الواقع»، که ما اگر آمدم جای این بیّنه را گذاشتیم إخبار البایع، می‌شود «إخبار البایع حجة علی الواقع» یعنی این واقع شرعاً تمام است، چون إخبار البایع آمده است.

بنابراین، ظاهر این احتمال این است که نمی‌خواهند بگویند «إخبار البایع حجة علی الواقع»، اصلاً شارع نمی‌گوید ما از إخبار البایع به واقع که ده کیل است می‌رسیم، بلکه می‌گوید من می‌خواهم بیع صحیح باشد، در صحت بیع، من بر همین اکتفا می‌کنم،

اما این واقعی را اثبات نمی‌کند.

یعنی فرض کنید اگر گفتیم حجت تعبیه بر واقع است، اگر کسی نذر کرده ده کیلو برنج را برای روضه‌ی امام حسین(علیه السلام) بدهد، حال که بایع اخبار کرد، می‌گوئیم این ده کیلو و این ده کیلو را بدهد، اما در این احتمال ششم می‌گوئیم واقع این اثبات نمی‌شود یعنی این حجیت تعبیه بر واقع نیست و واقعی اثبات نمی‌شود. پس این اخبار البایع چیست؟ می‌گوئیم شارع می‌گوید من می‌خواهم بیع صحیح باشد و در صحت بیع، من شارع به همین اخبار البایع اکتفا می‌کنم یعنی در این حکم وضعی صحت البیع اکتفا می‌کند، اما با این اخبار البایع چیزی اثبات نمی‌شود.

مثالی که برای احتمال ششم می‌توان آورد، «قول من لا يعلم إلا من قبله» است که با «قول من لا يعلم إلا من قبله» واقعی اثبات نمی‌شود، زن الآن می‌گوید من خلیه هستم، شارع می‌گوید به همین اکتفا کنیم یعنی این نیست که این به منزله‌ی بینه است، نه! تسهلاً شارع می‌گوید بر همین اتمام و اکتفا کن، حجة علی الواقع؛ زیرا این خودش دلیل است، اما واقع را برای ما اثبات نمی‌کند و ممکن است در واقع هم خلیه نباشد.

احتمال هفتم: در این احتمال می‌فرماید: «احتمال اقتصاره فی صحة البیع علی اخبار البایع علی الطريق العقلی»، مطلقاً یعنی بایع اخبار به هر چه داد، در احتمال هفتم یعنی هر چه را عقلاء در اخبار البایع طریق قرار دادند.

احتمال هشتم: «احتمال اقتصاره إما لأجل أن ما هو المعتبر فی صحته عدم الجفاف»؛ می‌گوئیم شارع که بر اخبار البایع اقتصار کرده، برای این است که در صحت بیع، کمال اصلاً لازم نیست، بلکه در صحت البیع جفاف نباید باشد، اگر بایع هم آمد اخبار کرد، دیگر جزافی در کار نیست.

احتمال نهم: «اقتصاره لأجل أن المانع الغرر بمعنی الخطر و معه لا غرر»؛ شارع می‌گوید من می‌خواهم غرر به معنای خطر نباشد و در اینجا اگر بایع اخبار کرد، دیگر خطر وجود ندارد.

احتمال دهم: «اقتصاره لأجل تخصيص قاعدة الغرر إن كان بمعنی الجهالة و الروایات التي بهذه المثابة، و لا غرر فیها، كما خصّصت فی غیر مورد»؛ اگر آمدم غرر در روایت «نهی النبی عن بیع الغرر» و روایاتی که همین مفاد نهی از بیع غرری دارد را به معنای جهالت بگیریم، اگر شارع این اخبار البایع را معتبر دانست، برای تخصیص است یعنی شارع می‌گوید: «نهی النبی عن بیع الغرر» مگر در اینجا (در اینجا اگر غرر و جهالت باشد، اشکالی ندارد) و اگر شارع در موردی بگوید جهالت در این مورد اشکال ندارد، هیچ اشکالی به وجود نمی‌آید. ما چنین دلیلی نداریم که معاملاتی که گفتیم باید در آن جهالت نباشد قابلیت تخصیص ندارد، بیائیم تخصیص بزنیم و بگوئیم «نهی النبی عن بیع الغرر»، این تخصیص می‌خورد به آنجا که بایع اخبار می‌کند و تخصیص واجب است.

نکته: مرحوم امام در هیچ کدام از این ده احتمالی که بیان فرمود، احتمالی که ما گفتیم بیان نکردند، گفتیم ما باشیم و روایات، می‌فهمیم شارع برای اخبار بایع، یک موضوعیتی قائل شده است. شاهد آنکه؛ اگر الآن من و بایع (مالک گندم) بخواهیم معامله کنیم، نه مالک می‌داند چند کیلو است و نه من می‌دانم، اگر شخص ثالثی اخبار کرد که این ده کیلو است، این اخبارش به درد ما نمی‌خورد.

بر حسب این روایات، بایع مالک اخبارش موضوعیت دارد و شارع برای اخبار او، موضوعیتی قائل شده است. از این رو، قاعده «من ملک»، حکومت پیدا می‌کند بر ادله‌ی «نهی النبی عن الغرر»، اما مرحوم امام این احتمال را مطرح نکردند.

بررسی روایات اخبار البایع از جهت ثبوتی

مرحوم امام پس از مطرح کردن این ده احتمال می‌فرماید مرحوم شیخ در مکاسب ادعا فرموده که اخبار البایع «طریق عرفی» (که مراد شیخ از این عرفی همان عقلایی است)، یک طریق عقلایی است یعنی عقلا این را، طریق إلى الواقع قرار دادند و در معاملات بین خودشان این طریق عرفی را قرار دادند.

مرحوم امام ابتدا یک شاهد برای کلام مرحوم شیخ می‌آورند و بعد چندین اشکال بر مرحوم شیخ می‌کنند. ایشان می‌فرماید شاهد کلام شیخ دو تعبیر در دو روایت است؛ روایت اول: روایت صحیحیه یا موثقیه محمد بن حمران (که بحث سندی‌اش را مفصل کردیم): «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) اشْتَرَيْتَنَا طَعَامًا فَزَعَمَ صَاحِبُهُ أَنَّهُ كَالَهُ فَصَدَّقْنَاهُ»^[2]، مرحوم امام می‌فرماید: «يَصَدَّقُ الْمَخْبِرُ وَ التَّصْدِيقُ إِنَّمَا هُوَ فِي الطَّرِيقِ الْعَقْلَائِيِّ دُونَ غَيْرِهِ»؛ انسان وقتی که دیگری کاری را بر اساس روش عقلاء انجام می‌دهد تصدیق می‌کند. بایع اخبار کرده که ده کیل است و مشتری هم تصدیق کرده و تصدیق هم در طریق عقلایی است.

روایت دوم: صحیحیه عبدالرحمن بن ابی عبدالله، آنجا هم دارد «أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الطَّعَامَ - اشْتَرَاهُ مِنْهُ بِكَيْلِهِ وَ أَصَدَّقَهُ»^[3]، مردی خودش یک طعامی خریده و من به همان کیلی که خودش می‌گوید می‌خرم و تصدیق می‌کنم. «فَقَالَ (عليه السلام) لَا بَأْسَ»؛ امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید این اشکالی ندارد. شاهد مرحوم امام این است که می‌فرماید این دو تعبیر که مشتری تصدیق می‌کند بایع را، چون تصدیق فقط در طریق عقلایی معنا دارد، پس این مؤید مرحوم شیخ است.

بنابراین، ابتدا کلام شیخ انصاری و این مؤید را می‌آورند، اما بعداً شروع می‌کنند به اشکالات متعدد بر مرحوم شیخ.^[4]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] «بحث في روايات الباب ثبوتاً وإثباتاً؛ هذا كله مع الغرض عن أخبار الباب، وأما بالنظر إليها فاحتمالات كثيرة:

كاحتمال جعل الشارع خبر البائع حجة على الواقع، أو إنفاذ طريقته إليه مطلقاً. أو في خصوص مقدار المبيع حال البيع. و كاحتمال اعتباره طريقته العقلائية مطلقاً. أو في خصوص ما ذكر آنفاً. و لازم هذه الاحتمالات إسقاط الشارع شرائط الشاهد، و اعتبار البيئته في خصوص هذا الموضوع. و كاحتمال اقتضائه في صحة البيع على أخبار البائع مطلقاً. أو على الطريق العقلائي. و اقتضائه إما لأجل أن ما هو المعتبر في صحته عدم الجفاف، و مع إخباره يخرج عنه. أو لأجل أن المانع الغرر بمعنى الخطر، و معه لا غرر. و إما لأجل تخصيص قاعدة الغرر إن كان بمعنى الجهالة و الروايات التي بهذه المثابة، و لا غرر فيه، كما خصصت في غير مورد.» كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج3، ص393.

[2] «و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) اشْتَرَيْتَنَا طَعَامًا فَزَعَمَ صَاحِبُهُ أَنَّهُ كَالَهُ فَصَدَّقْنَاهُ وَ أَخَذْنَاهُ بِكَيْلِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ فَقُلْتُ أَيْ جَوُزُ أَنْ أَبِيعَهُ كَمَا اشْتَرَيْتُهُ بِغَيْرِ كَيْلٍ قَالَ لَا أَمَّا أَنْتَ فَلَا تَبِعُهُ حَتَّى تَكِيلَهُ.» التهذيب 7-37-157؛ عنه وسائل الشيعة، ج17، ص: 345، ح22713-4.

[3] «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الطَّعَامَ اشْتَرَاهُ مِنْهُ بِكَيْلِهِ وَ أَصَدَّقَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ وَ لَكِنْ لَا تَبِعُهُ حَتَّى تَكِيلَهُ.» الفقيه 3-210-3782؛ عنه وسائل الشيعة، ج17، ص: 346، ح22717-9.

[4] «و أما بحسب الإثبات، فقد ادعى الشيخ الأعظم (قدس سره) دلالة الروايات على اعتبار كون الخبر طريقاً عرفياً. و ما يمكن أن يكون شاهداً عليه، إما موثقاً محمد بن حمران و صحیحة عبد الرحمن بن أبی عبد الله حيث عبّر فيهما: «بأن المشتري يصدق المخبر» و التصديق إنما هو في الطريق العقلائي، دون غيره. و فيه: أنه إن كان المراد، أن الطريق العقلائي نافذ عند الشرع مطلقاً،

فهو- مع مخالفته لذيل الروايتين؛ لأنّ لازم نفوذ الطريق مطلقاً، هو جواز الإخبار به، و جواز البيع بلا كيل آخر، و قد صرّح فيهما: «بعدم جواز البيع حتّى يكيله» لا يدلّ على المطلوب؛ لأنّ نفي البأس، لا يدلّ إلّا على صحّة البيع في الصورة المفروضة، و أمّا كون الخبر أمانة و طريقاً اعتبره الشارع فلا. مضافاً إلى أنّ القيد واقع في السؤال، و الجواب: «بعدم البأس» لا دلالة له على اعتبار خصوص الطريق العقلائي، و لعلّ عدم البأس لازم الإخبار مطلقاً. نعم، مع عدم دليل على التوسعة، يجب الاقتصار على المورد، و هذا غير الشهادة و الدلالة. و إمّا رواية أبي العطار و هي مضافاً إلى ضعفها متعرّضة لموضوع آخر غير ما نحن فيه، و هو الإخبار بعدد المكايل، إلّا أن يدعى عدم الفرق بينهما. و إمّا مرسله ابن بكير و فيها إمّا أن يأخذ كلّ بتصديقه، و إمّا أن يكيله كلّ، و هي على خلاف المقصود أدلّ؛ لأنّ الظاهر إضافة المصدر إلى الفاعل، و إضافته إلى المفعول تحتاج إلى التقدير المخالف للأصل. فيكون المراد على هذا الاحتمال الأقرب: أنّه إمّا أن يأخذ بتصديقه تحقّق الكيل، و لازمه جواز الاتكال على قوله مطلقاً، و إمّا أن يكيل الكلّ إذا لم يصدّقه، و لا أقلّ من حصول هذا الاحتمال. و مع ذلك لا تدلّ هذه و لا التي قبلها، على اعتبار الخبر طريقاً عرفياً إلى الواقع مطلقاً، بل غاية الأمر أنّه مع قيام الطريق أو الطريق العرفي، يصحّ البيع، فيمكن أن يكون وجه الصحّة الخروج عن الجراف، إن كان المعتبر في الصحّة ذلك. أو الأمن من الوقوع في الضرر و الخطر بإخباره، إن كان المعتبر هو رفع الغرر بمعنى الخطر المعاملي، كما تقدّم من ملازمة الإخبار في المقام لوقوع البيع مبنياً عليه، و معه يؤمن الخطر؛ لثبوت الخيار مع التخلّف، أو لتخصيص دليل الغرر إذا كان المراد منه الجهل، و كذا ما هو بمثابته. و كيف كان: لا مخصّص لموثقة سماعة، فهي بإطلاقها تدلّ على صحّة البيع مع الرضا بكيل البائع، و دليل على أنّ الإخبار من البائع سواء كان ثقة أم لا، أو مورد تصديق المشتري أم لا موجب لصحّة البيع. و هذا هو الموافق لدعوى عدم الخلاف، كما عن «الرياض» و لما عن «التذكرة» من الإشعار بالاتفاق. كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج3، ص: 396-394.